

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شعر از عشقوری
فرستنده : محمود شاداب
۱۹ اگست ۲۰۱۸

[به فلک سر کشیده بود]

یاد آن زمان که خط به رخت نارسیده بود
روزی که گشتی بر سر راهی دچار من
یادم نمانده است که دیگر چسان شدم
با قامت رسای تو طویی نمی رسد
چون رفتی از نظر کمی با خویش آمدم
چندین شبانه روز ز دیدار روی تو
آن نکستی که زد به مشامش ز موی او
در یک شبانه روز دل من پرش نداشت
خواندم چو خط سبز لب دلفریب او
گم کرد خویش را اگر از دیدنش بجاست
شاخ جوانیت به فلک سر کشیده بود
بر طاق ابروان تو کاکل خمیده بود
از دیدن تو اشک به رویم چکیده بود
همتای تو به روی جهان کس ندیده بود
دیدم میان سینه من دل کفیده بود
لرزش به دست و پایم و رنگم پریده بود
یاران دماغ من به خدا ناشمیده بود
از بس ز شوق پیش قدمش تنیده بود
روز ازل مرا به غلامی خریده بود
نادیده بود عشقوری، چیزی ندیده بود